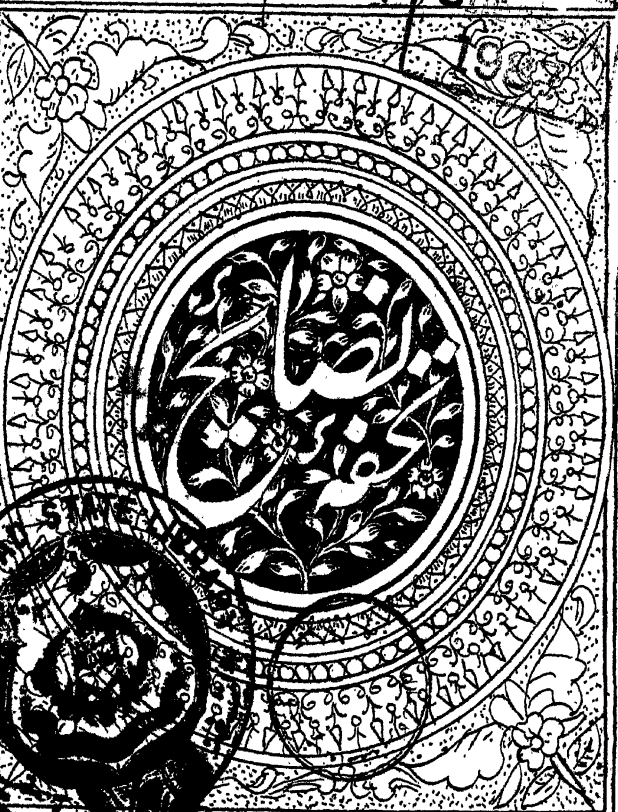


فَلَا تَزِلُّوا كُرْسِيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ

بَعْدَ مَا أَتَى أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ غُلَامٍ وَأَمْعٍ أَلَحَّ بِهَذَا

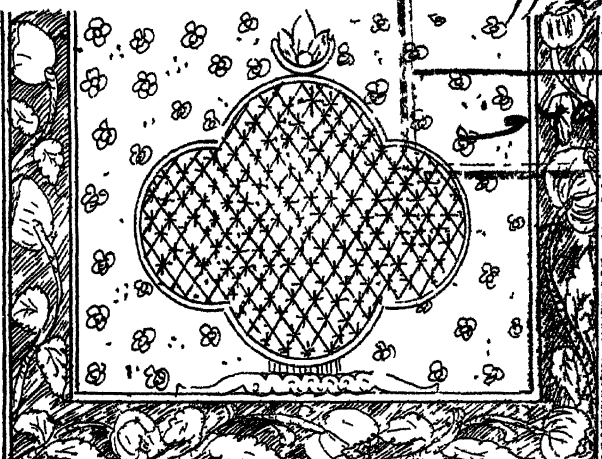


بِهِ تَحْتَ دَارِ مَهْدِهِ وَحَرَمِ سُبْحَانَ شَيْخِ نَوَالِدِينَ بْنِ بَرِيقٍ وَنَوَالِدِينَ بْنِ بَرِيقٍ وَنَوَالِدِينَ بْنِ بَرِيقٍ

مُطْبَعُ صَفَدِي وَاقِعٌ بِمَكَّةَ طَبْعُ كَرْدِي

فن نمبر

قائم منہ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمدی گویم سعید و مرخالق جن و پیدائش ۱۲۰۰

کرده معلق آسمان هم اختران شمس و قمر

عظمیٰ بادشاہ عرش اور پادشاہ طاری
خود کے ۱۱

چون برق سالی چار صد افکند پادشاه

ہم آفرین خشتی عرض و طویش سخن

سہفت طبق ارض و سما پیش جو قیہ بہ چہ

دریا و لہا جو بہا کر دے روان روی زمین

اشجار پر از میوه باروید زمین شد و شکر

مرده اراضی جنگلی زنم کن در از قطعه را

آن خشک میدان یکرمان هم لعل بنی هم خضر

شیرگان چون شمعها کرده بپا از مهر خود

روشن ترین نشانه‌ها از مظهر خلقی را،

[illegible]

چیزیکه باشد در جهان آن چیز گوید ذکر حق
 تسبیح گویان عالمی نامی بود خواهی حجر
 شایان این نعمت همون از لطف و فضل خوشتر
 محبوب خود خواندش یکی از فضل خود خالق بشر
 لیکن نمی فهمد کسی تسبیح هر یک در جهان
 مگر آنکه رب العالمین دارد همین هر یک بنابر
 در لغت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 گویم درود در فشان بر روح خاص مرسلان
 آن نوز عرش و آسمان سلطان جمله مجرب
 شاه جهان آن مصطفی سلطان جمله انبیا
 بهر شفاعت بگمان روز جزا بند دگر
 لولا که ختری بر شمس چون چاوشان پیش سل
 تا او نیاید در جهان جمله رسل باشند بر
 نشاهی ندیدم در جهان از قاف تا هم قیر و آن
 فی در زمین نی در سما چون مصطفی باشد دگر
 جمله رسل اندر زمین کردند پیدامعجزه
 دو نیم مه شد در سما بروی چو کرده یک نظر
 آیات او حاجی شده جمله رسوم کعبه را
 آید دیدن چون جمله عب گشته مقر
 در تسبیح شیخ العالمین فی و السالکین محمود نصر الدین قدس

این را بدین سوره القدر
 تسبیح گویان عالمی نامی بود خواهی حجر
 شایان این نعمت همون از لطف و فضل خوشتر
 محبوب خود خواندش یکی از فضل خود خالق بشر
 لیکن نمی فهمد کسی تسبیح هر یک در جهان
 مگر آنکه رب العالمین دارد همین هر یک بنابر
 در لغت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 گویم درود در فشان بر روح خاص مرسلان
 آن نوز عرش و آسمان سلطان جمله مجرب
 شاه جهان آن مصطفی سلطان جمله انبیا
 بهر شفاعت بگمان روز جزا بند دگر
 لولا که ختری بر شمس چون چاوشان پیش سل
 تا او نیاید در جهان جمله رسل باشند بر
 نشاهی ندیدم در جهان از قاف تا هم قیر و آن
 فی در زمین نی در سما چون مصطفی باشد دگر
 جمله رسل اندر زمین کردند پیدامعجزه
 دو نیم مه شد در سما بروی چو کرده یک نظر
 آیات او حاجی شده جمله رسوم کعبه را
 آید دیدن چون جمله عب گشته مقر
 در تسبیح شیخ العالمین فی و السالکین محمود نصر الدین قدس

ولست آخربے بہادر گوش کن جان پدر
 تحفہ نصایح نام این کردم زرق و ارم حب
 کماند نظر پاکان شود مقبول چون شیر و شکر
 رنج کشیدم بدتی ہم درد ہا چون درد زہ
 تاسن براوم انجمن تحفہ منور نام و در
 یارب فضل و لطف خود گردان چنان این تحفہ را
 جملہ جان عاشق شوند خوانند ہر شام و شکر

باب اول در بیان توحید باری تعالی عسہ گوید

گرد و چوبالغ کو دکی فرض است شمای حق برو
 داند خدا بیشک کی حشہ او نشاید گس گرو
 بیخون بدان حضرت خدا شے ندارد شبہ ہم
 ہرگز زادہ کس از ونے مادر اورانی پدر
 اور اطعام و آب و وزن ہرگز نباشد حاجتی
 خوابی نہ اور غفلتی نہ سہو بار و سگداز
 پستی نخواہد از کے نے مشورت با کس کند
 جملہ جان محتاج او از کس نخواہد او نصیر
 جو ہر مرکب جسم ہم عرض و متناہی جسم کو
 ناشن خوان جز آنکہ آن صاحب شرع کردہ جنر
 فی کل بگوئی بعض ہم رنگی نگوئی نے مزہ
 بگوئی نگوئی مشکل ہم نے قد و قامت فی صور

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

ازین بدران حضرت خدا شنو است او بنیاست هم
اشیا شده از خواست او هم نور و ظلمت خیر و شر

موجود کرده عالمی محنت در اینجا دهم
عاجز نبوده هیچکدام وقتی نگشته مضطرب

حادث بدان جمله جهان جنبه حق بدان کس افریم
جمله صفاتش مجتنب بشک بدان حبس ان بندگی

گوئیادان حضرت خدا ندر ازل در یک سخن
آمر بدان نامی بدان صیغہ کے جملہ خبر

حرفی ندارد و صوت هم اعراب در وی نمی‌هیچ
دانی کلامش بیشکی از جنت طرسم فکر

دیده شود حضرت خدا را بعد حقیقت آن حضرت
بینند جمله مومنان هر یک بیدیده چشم سر

بکنڈ فراموش ہر کیے نعمت جنان زحمت جنان
مردوش جملہ مومنان از یک تجلی در لطف کمر

رویت نباشد در مکان فی درجیت فی متصیل
کیفے نذار داین سخن خے درک فی مثل دیگر

دیدن خدا در خواب بهم باشد روا اندر شیخ
محلی است از جمله سلف صدک درین وارد شده

[illegible]

چون تو کنی ترک جمیع جنس جماعت اسے پس
چون بشنوی بانگ اذان ساکت شوی سخی مگو
مشغول درکاری شومی کن اجابت نامور
ترک حاجت چون کنی یا خود سخن گوئی دران
آید بلا ہار زمان در پیش تو تعجیل ترک
بر پای داری چاشت را اشراق ہم نماند ممکن
گردی تو گریبیکے یابی بسے ہم مال و زر
وقت تعجیم شب بگذر تو از صدق دل
حق را بینی بیشکے امین شوی از شور و مشر
لعلت بیابی بیکران گر تو خسی آن زمان
آنوقت وقت خاصگان ہرگز نیابی جز بحر
گر تو بخو اہی دوستی با حق کنی باید کہ تو
مشغول باشی صحیح سازی وضو وقت نماز
چون تو گذاری و تررا سختی مگو با ہی پس
فاغ نگر دی از عشا بہتر نیاری پشت و سر
چون از نماز آئی برون فی الحال تو کرسی بخوان
مشاق تو گرد و جان ہم حوریابی ہم مشر
از فرض چون فاغ شوی غفران بخو اہی آریان
تا چون نماز مصطفیٰ گردد و منازت نامور
ماض شوی چون بشنوی مردہ کسی از اہل دین

در بیان زکوة زراعت و صدقه فودعا

از آنها عشری برده چون تو زراعت میکنی
 ورنه شوی بزه کار هم برکت نیابی در شهر ^{صدقه}
 مال منی بشکست هم بر تو ماند حشم و له
 آتش بخورد و گرد او فی عنبرق گردد و در بحر ^{در پناه}
 مانع شوی ز کبوة ترا صلوات را آری بحسب
 قصری نیابی در حبس انقادده باشی پیش درین ^{در پناه}
 صدقه بده از مال خود و از خاصه مال خوشتین
 مستان تو صدقه از کسی باشد زکوة یا نذر ^{صدقه}
 ناوجه بدهی صدقه را داری از ان طمع حسد
 آثم شوی و دوزخ روی از جنس خوردن آن تر ^{آثم}
 در ویش چون گوید دعا و اندلقین ناوجه را
 آثم شود او زین گنه ملعون بود هم خاکسمر ^{آثم}
 چون تو برانی بر زبان ناوجه داوان تسمیه ^{تسمیه}
 کافر شوی دوزخ روی این حکم در خانه نگر ^{کافر}
 گر خضیه بدهی صدقه را امین شوی از چشم حق
 چون نوح گردد عمر تو ده چندیابی مال و ز
 صدقه بده از برحق فی بهر نام و سنه ریا
 چون تو ریا صدقه دهی ذره نیابی در شهر
 صدقه بده در ویش را اندر اکن تبت مست

الحق قال علیه
 الصلوة و السلام من
 وجب علیه عشر دینار
 تا واهل یوم الف ملک
 یا عدو الله الف ملک
 ثمنی ثلثین الف دینار
 و ان شرب کان شربا
 ثمنه و دمه و بطنه و عذابه
 الف ملک کیون فظلم
 ۱۲ و قال علیه و سلم
 من عیس بقدر کف
 سن العشر لا یکرر زرع
 الفیة ابد و لا یجوز ان یفاد
 ۱۳ قال علیه و سلم
 الذین یفنون اموالهم
 باللیل و النهار یسروا علیهم
 فذلهم هم عند ربهم و لا
 خوف علیهم و لا هم یزفون
 ۱۴ قال علیه و سلم
 و سلم صدقة السیر تطفی
 غنص الزب ۱۲ و سلم
 ۱۵ فذلهم هم عند ربهم
 و لا یزفون و لا یزفون
 و لا یزفون و لا یزفون

طعامیکه میخوردی بجا نشت آنرا محض درویش ده
 اگر تو نگه داری خوری چندان نیایی از آن ^{بهر خورده}

که گداری نفل را سقط نباشی و انما
هم بخش را داری بیاباشی بخانه یا سفر
روتو داری در حجب اول میانه آخرش

ترویج داری روزه را هم عرفه قدری هم کند
روزه چندیست و جمعه هم شش روز از شوال هم
صائم شوی در هر دو سه از بهر حق روز فتر

میری کہ باشد لشکری و ایم گیرد روز و شب
از فضل و آرد روزہ گرافط را باشد خوب تر

صائم چو برگ شب خور و زارتنگ ماند در دهن

مکرده باشد غنیمت بل خوف باشد اوفط کمره
و ایم مجوز طعمی سر تر کش نگیرد هیچی که

روزہ چنان چنان کبھی فی زن بداندنی پس

فروا چو حق اعمال را بدید جفتمان حکم بریکے
طاعت کہ باشد حکم جفسی بر دور و زہ مگر

وقتی در آن مسجدی باید و آری متکلف
 رمضان چو آنروز عشر شنبه متکلف بایستی

قال عليه الصلاة والسلام لا تنظر الى يوم
البييض في السفر والعموم
قلت يتخير خلاصة الله
عليه آله وسلم خفت على
كلم الله ورجع ما رزقه
عليه السلام يعني ما رزقته
من ذل كما رزقته من رزق
تؤيد ان رزقك انوار
وهو انوار السلام وورود
البركة في رزقك
انوار السلام في رزقك
سال وورود السلام في رزقك
ورق في رزقك انوار
تؤيد ان رزقك انوار
قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم
الحل في رزقك وورود
العموم في رزقك
الشريف في رزقك
ان النبي صلى الله عليه
وسلم كان يعوم يوم
الاثنين والاربعاء
من المشقة ١٣

راحت بیابی زان سفر هم گنج یابی هم کسرو
 روزی در حال می کن سفر آئی سلامت حن من ان
 در حال بینی روی شان دیری نمائی زان سفر
 عقرب چوبینی ما را از خانه بیرون در مرو
 در هیچ ثابت هم مرغانی تو آجب دیر تر
 روز جمعه روز احد در غرب تو هرگز مرو
 رحمت به بینی در بدن صحت نیابی ای پسر
 شنبه دوشنبه وقف کن در شرق رفتن جان
 و تو نمائی میروی از درد بینی صخر
 روز شنبه اربعه است شامی هم مرو
 در مشتری بیرون مرو سوی جنوبی در سفر
 چون گم کنی توراه را راهی نیابی تارک
 گوئی اذان و حال تو راهی بیابی در نظر
 جنگ بکن با کافران فرسخی بدان این جنگ
 و قتی که بینی کافران کروند عوف عام تر
 از حرب مگر نری گهی بزکار کردی دوزخ
 اکبر کبار این گفته زان کار کن کلی حسد
 گر مؤمنان باشند ده وان لبست و یک اهل جز
 آنهم که تا بند روی را دانی مبلح این پسر
 باب هم در بیان تلاوت قرآن و ذکر و دعا و درود

است در شرق و اسلام
 کرم الله وجهه که وقت قر
 در عقب سفر شادی نکند
 بهیچ ثابت در هیچ ثابت
 چهارده ماه در هیچ ثابت
 دوشنبه دوشنبه
 چهارشنبه جمعه ۱۲
 در شب جمعه سوزند
 اندوید و دعای بیکند
 و سفر پس از هیچ در روز
 آید نه بکند باشد ۱۰
 در شب جمعه ۱۲
 سبیل الله ۱۰
 الله تعالی یا ایها الذین آمنوا
 اذوا الصلوات لا یزینوا
 فلا تلوهم الا برون لهم
 بیست و نوبه تقیاً بعب
 سنی شده و اما و جنم و بس
 الصبر و قال علیه الصلوة
 و السلام ۱۲ و در سن الحفا
 زن الکبیر ۱۲

دقتی کہ گردی نرم دل افطار بکنی روزہ را
چون تو کنی ختم قرآن حاضر جماعت صد فسر
در شب برات و ہم شبی اول کہ باشد از حب
و دقتی کہ صفت غازیان حمل کنند بر صفت کفسر ^{بچہ کا نسل}

چون تو کنی فرضی ادا میکن ز جان و دل و
دقتی کہ کبید مر ترا ای جان من آید فطر
دارند چون عرض و عام و از مسافر و زمیستی
دانی اجابت بشکی دیگر دعا ما و درید

باب یازدهم در بیان مکاسب فاعلت سوال میگوید

فقر می نداری تنگ هم از کسب کردن حساب من
آمد ز کسب علم هم شود و فنون صاحب ہر
آموز علم و ہم ہنر در ہا نگردی تناسبی
انکس کہ باشد با ہنر نانے نخواہد در ہر

از کسب کہ خود بخور و از دست بیخ خوشیتن
چیزی نخواہی از کسی تا شہد کردی ہم شکر
کاری بکن در حال تو دان کاہلی چون کاہ
کاہل کہ باشد آدمی اورا بدان چون گا و جز

شکے چو آری ہیز نے بر لشت خود از کوہ شست
اورا فروشی نان خوری بہتر صد نان پیر
کنجاہ بخوری شیر نے آب خوری شور و نمک
^{در باب الفاسد ۱۲}

سے
مفت
درین مفت
شمار
اجابت
و عاریان
کردہ فاسد
مع سواد
فاسد
قال علی
العلوہ کما
الکاسب
مجبب اند
فاسد
بکاسب
السال
* * * * *

تا تر اوت بود تر ویج کردن و قف کن ^{چون مرد و زن زلفه بپوشن و بپوشن ۱۳}
آفت بدان اندوه و غم اندر کجای آسما

چون تو نمائی زن کنی خوب صورت پارسا
فرمان برد خدایت کند مولش بود شام کوسر

اندوه نارد پیش تو اندوه و غم حبس بر د

گرومی مدار این صفت گوئی طلاقش زود تر

در چار چیز از خود فرو تر ویج چون خواهی
درین و طول و هم حساب یم بکشت مال و زر

زن را چو خواهی خواستن هرگز نخواهی جز چنین

در خلق و خوبی هم ادب خوف خدا از خود ز

کوتاه فر به زن کن دیگر دراز و لاغر کن

هرگز نخواهی کالبه فرزند آن دارد تیر

زنی کن چنانکه آن زن که دارد ساق مو

منانه را هم دفع کن مکاره باشد درشت تر

آن زن که او ایذا کند باریک دارد ساق پا

بر روی گوید بدتر دایم به بینی لبه سر

چون تو نخواهی خلوتی بیا ساز و خویش را

در هر سخن عذر کند مکاره باشد حیل گ

آهسته چون گوئی سخن پاسخ دهد غش ز

بی اذن تو آید برون تنه بگرد و در

کیش و دل
شاید باشد
دعا و ترس
کیچ و دست
نظر اندازد
و چو بگوید
شهر را گوید
نفسا بر سر
من بخورین
بخت و وقت
در مازنی
که نام ز در
میخوردن
دوست و دشمن
بود و نشد
تو طعام
خوردن تو
شود و نشود
این گفت
پایست
چو بین
آورد و آمد
در مازنی
بسیار و نوبت

مردم چو آینه پیش ادا تو گلیه بر روی کند
گوید قوی ناخوش منم او گر چه باشد خوب تر بخیر ملا عارفتو
سراپوشد بهیچکے نه روی شوید دست و پا
فی چشمها سرمه کند فی شانہ اندر فرق سرمه
پنهان کند از تو سخن همان بداند دشمنان
اول ز تو طحامی حوزد و از مرد بخور و بیشتر
آنکس که دارد زن چنین او را بد و زخ و ان لعتین
تو چون زنی یا بی چنین دجال او را کن بد
راحت بخوای در جهان فی الحال بدو سر به بخند
چون ماه از شب چارده شیرین سخن هم سیمبر
کز نیک یابی پارسا قانع بود خدمت کند
با او بسازد خوش ببری ورنه برود گیر بخند
شهرت مبین در روزن بیکانه چون باشد ترا
در سوی ارم هم مبین از نزد او شود روز ترا
چون تو لواطی یاز ناقتیل کنی مس هم
خیرات جمله عمر تو نایبند گرد و دم
باب نیرد هم در آوردن عروس بجانہ و مجامت باو
چون تو زنی آری بمنزل پای او در حال شو
باید بریزی آب را در چار گوشه بام و در بیتی که با او
خلوت کنی چون با زنی نام خدا گفتن و آن

ایضا چون کند
خوش و از نزد او گوی
آید از تو شکایت بیاموی
نماید ۱۱ چنانچه پیش بیاموی
علیه السلام میگویی
زن به دست سزاوار
عالم است در دفع او
رسول الله صلی الله علیه
و سلم از آن نقل شده
موردی است از آن و غیر
عجبه الهامه از آن حکم
نه توفیق بود که فو ققت
غلبه و احسان از آن است
نفسه را در اسلام ۱۲ سن
المنکوة
مسعودی آورده است
بدرستی خدا صلی الله علیه و سلم
مطابق آنکه که او است
موردی از آن و غیر
غالب شود در گوشت و در
بهر دفعه ۱۳

بدرستی خدا صلی الله علیه و سلم
مطابق آنکه که او است
موردی از آن و غیر
غالب شود در گوشت و در
بهر دفعه ۱۳

خود را باب گرم شو تا تب نمینی و در کس
 خلوت بکن با زن جوان میکن عذر پذیر
 نزدیک فتن سیرین باشد همین خوردن زهر
 تعجیل در خلوت مرو باشد زبانی در تر
 وانی کسی از مفسر هم روشنی اندر نظر
 گر کس رود در سالیه باشد قومی او را بدن
 ذوقی از ان هم بے حصر یا بد قواید شیر
 وقتی که گشتی معلم عسل بکن بر زن برو
 در مشیاطین بیشک انبار گردد و آیسر
 کامل چوبینی ماه شد صحبت کن با اهل خود
 ناقص چوبینی ماه را مست کوه در خلوت مبر
 زن را طلب کن آنچنان هرگز نماند مرد می
 آوازی کس نشنود تا یک باشد آن حج
 آنجا نباشد کودکی نه گریه باشد نه سگ
 بگزین محلی آنچنان کا نجا نباشد جالوز
 نزدیک اهل خود مشین مینی چو شسته بوزن
 بوسه مده فرزند خود چون شسته مینی بے پر
 ترس از خرابی حال شان ناگاه آهی از درون
 بزنند گردد سوخته جمله جهان کوه و شمع
 حایض چو گردد عورتی حرمت بدان قربان او

قال
 استغفر
 الله
 ربی
 انی
 کنت
 من
 الضالین
 و قد
 کذب
 علی
 نفسی
 و قد
 کذب
 علی
 لسانی
 و قد
 کذب
 علی
 قلوبی
 و قد
 کذب
 علی
 سمعی
 و قد
 کذب
 علی
 بصری
 و قد
 کذب
 علی
 حسی
 و قد
 کذب
 علی
 فطری
 و قد
 کذب
 علی
 جمعی
 و قد
 کذب
 علی
 کل
 شیء

شخصیکه خواند مرزا و قلیک سازد و دعوتی
عذری بکن هم معذرت چون استغاثی هم شورتر

و طعم دانی شبنمی یا طعم بهر که مرده
 آنجا سرودی دهن دل غشی و عشرت چهر
 یا ساختن آن طعم را بهر که ریانی بهر حق
 خوانند آنجا اغنیاء بکنند به فقر از جسد

گر این چنین طعی بود دعوت قبول آنجا ممکن
فایده نشین در حوائی از این چنین شور و خیز

باب پانزدهم در بیان آداب بخوردن گوشت

که آب خواهی تا خوری با بد خوری زان اندکی
ساکن بخور اندر سه دم تجیش در یکدم بمحور

استاده بخشی آن زمان آب مخور خربار
باقی وضو در وقت جا هم آب زمزم هم سور

آبی نیاید تا خوری در چار جاے جان من
نہار وین حیلوت محو زین خواب ہم حاجت بشکر

آبی مخزنیک ساعتی یا بی امان از درود و
هر گاه که خوردهی طعم را از گرم و شیرین جریب

چون تو گنه داری بسی آبی بده مر حلق را
ناجیز گردد آن گشت از حوی حنت آنخو

آبی خورانی عام را یا بی ثواب از خدا

[illegible]

فیلوله را دانستی هرگز نگیری ترک آن
 راحت بیابی و بدین آسوده گرد و منسوب
 مقدر باشد تا ترا هرگز نخپسی بر زمین
 طاعون و باهم از زمین آید برون جان پیر
 خوابی که بنی جان من تعبیر رس از عالمیان
 نه از کو دوکان هم دشمنان فی از زمان اهل کفر
 تعبیر کتب در چون کسی آن خواب افتد هم بر آن
 بدر آید خوب چون آن رشت گرد و خوب تر
 اگر بدگوید خوب را آن خوب بیشک بد شود
 خواند چنین اندک تب ویم چنین اندر خبر
 منکر مشو از خوابا مردی است از پیغمبران
 چون خواب بنی مصطفی تحقیق دان محکم معتبر
 شیطان بصورت مصطفی قدرت ندارد تا شود
 فی هیچ وجه او شود فی هیچ شمس و فی منور
 جانان خنپی شب جمعه عاشوره عرفه عید هم
 و بعد از آنکه فی رمضان ز آخر دوشنبی بیشک بیابی شب قدر

باب بیستم در بیان بیع و شلر

بخوانید از خط ۱۱

سیکن تجارت جانن این از کاس خندان
 در بزرگت بشیر اسپان بهایم هم مجرب

فیلوله را دانستی هرگز نگیری ترک آن
 راحت بیابی و بدین آسوده گرد و منسوب
 مقدر باشد تا ترا هرگز نخپسی بر زمین
 طاعون و باهم از زمین آید برون جان پیر
 خوابی که بنی جان من تعبیر رس از عالمیان
 نه از کو دوکان هم دشمنان فی از زمان اهل کفر
 تعبیر کتب در چون کسی آن خواب افتد هم بر آن
 بدر آید خوب چون آن رشت گرد و خوب تر
 اگر بدگوید خوب را آن خوب بیشک بد شود
 خواند چنین اندک تب ویم چنین اندر خبر
 منکر مشو از خوابا مردی است از پیغمبران
 چون خواب بنی مصطفی تحقیق دان محکم معتبر
 شیطان بصورت مصطفی قدرت ندارد تا شود
 فی هیچ وجه او شود فی هیچ شمس و فی منور
 جانان خنپی شب جمعه عاشوره عرفه عید هم
 و بعد از آنکه فی رمضان ز آخر دوشنبی بیشک بیابی شب قدر

علمه خرنیت گران برده فروشی جسم کن
 پرهنیز کن این هر دو را ملون نگردی محبت کن
 در سود غله برده هم هرگز نباشد بکته
 محروم مانی از کفن آن مال بخورد کس دگر
 در هر چه بینی ضرر کسی هنرم بود یا کاه و کج
 آن احتیاج است بیشک مخصوص فی قوت بشر
 اگر غله داری از زرع کبنی از ان ابتارا
 هرگز نگردی محبت نزدیک علمای ستر
 چون تو حسد بریدی بنده مفروش او را هیچکس
 دانی برادر هم تنه گر چه بود آن بدستر
 اگر تو فروشی یا خری سوگند ناری بر زبان
 سوگند چون صادق خوری روزیت گرد و سنگتر
 کیله و وزنی چون خوری آری بنجانه از دوکان
 ناکرده کیل و وزن هم مفروش جانان هم مخفی
 مالک کتیر که چن شوی پاکی رحم از فرضان
 مستی کن تقبیل هم فی الحال در خلوت بسر
 کامل به بینی حیض چون اندر کنارش ز روغن
 بیبی کنی چون جباریه پاکی رحم دان دست تر
 پرهنیز کن تو از ربوا خوردن ربوا باشد خان
 کردن زنا با مادران هفتاد و یکرة ای سپر

باب نهم در بیان منع صحبت سلطان و اکابر و رعینا

در ویش شود که چنانچه شین طبعی کن از هیچ کس
 قانع شدن ملکی بدان حسنه پراز و موهوم

نزدیک سلطان خود و در دنیا و سلطان آن که
 چون تو موس سلطان کنی باشد ترا خوف و خطر

احسان مروت بچشم هرگز نخواهی از شهان
 چون تو ستانی ده زمین افتاده باشی پیش در

تعلیل شغل شان کن آفت بدان بد عظم دران
 راحت به بینی اند که زحمت عسکری بیشتر

اشغال شد بیشک بدان همچون براتی حسنه
 آنکس که پوشد عاریت او را زانی مستعبر

چون تو غنی بینی بدر بگزیر تو فی الحال ازو
 در ویش چون آید نظر آور به پیشش حاضر

پس نیز از میر و ملکان زهر قاتل قریب شان
 چون تو نشینی با ملک بر خطه بینی صد خطر

تعلیم کن در ویش را چیر به بد از بهر حق
 چون نوح گردد عمر توده چندیابی ال و زر

پسند از تو چون سخن خدمت بکن پاسخ بد
 برو در تو نماند دین عظم تو بنگر به برادر

سنة ۱۲۰۰
 چنانچه پیش از
 غلبه احمد سیگور
 بدست پادشاه
 منافع پیش از
 اگر خواهی سلامت
 برکت است ۱۲۰۰
 این کتاب از
 است ۱۲۰۰
 لاجرم از
 احداثی که
 بنال من و
 انچه در
 قال من تو
 باطل و دنیا
 تقاضا دین
 ابوالبخت ۱۲۰۰
 غلبه احمد
 سرور و
 در دنیا
 ۱۲۰۰

الطمان سلطان چون کند هرگز مشغور آن
لشکر که سلطان خود دهر آن زهر دانی فی شکر

زائشان نیابی راحی مہری نیارند بر کسے
رافت ملک آفت بدان حسان ^{محببت ۱۲} شان خشم و قہر
چون تو بروی مجلس شہسان ^{ہر بابہ ۱۲} باید نگہدار زبان
سخنی نگوئی پیش شان آئی بروں کجا چو کر

ناخوانده بر شاهان مرو خنجر چو چال رو
طاعت بکنند این شان این نوع را و چوب شتر
عدلی که بکند باد شاه بهتر ز سالی شصت دان
بکند کس طاعت در آن یا خود عبادت بیشتر

حدی اقامت چون شود اندر زینے بسز حق
از چهل صبحی دان نیکو یار دگر متو اتر مطر

بایستم در بیان حسن خلق و معیشت و مشورت و حقوق میمان

تو پیشه کن خلق حسن تا بر بصریابی بے عدد
 با خلق چندان خلق کن تا تو گردی شتر شتر ^{جواب}
 نادان چو گوید بر خلقی کین پاسخ ^{مده}
 خلقی کسند یاری ترا گردند هر یک داد گرد ^{بند و دایره}
 عقل و معیشت حلم هم با مردمان و زرش کین
 تا بشد گردی در جهان یا بی بقی بس شتر

تر می بکن با جملہ کس خلق و مدارا پیش نہ کن
تا دوست گردی خلق را چون روح و قالب شبر
کن مشورت و کار کا ماری کن بے مشورت
نامور شد و مشورت شاه رسل آن نامور
چون تو ہی بروہ خرمی اور ابدان ہم ز او خود
طعمش خوران چون طعم خود جامہ پوشان خبر
چون او کن عصیان خطا بگذران و صبری کن
آوند گز او شکند یا وہ گو دیگر بہ ^{نہ} حسرت
کاری مفرا انجنان رنجہ شود زان کار حسا
خاصہ چوینی صائمیش فرمای کاری ملت در کار یکہ سینوا اندر ^{۱۲}
رنجہ کن ہمسایہ را بسیار احسان کن برو
ورنہ بد و رخ مرنہ را باشند ابی صعب تر
رنجہ کنی ہمسایہ را حضرت خدا را و اوستد ^{تقدیر} بیف
تخانہ زمینہا ملک تو آمد چنین اندر خبر
جملہ بزرگان اولیا اید اجتماع بے شک
کردند از ہمسایگان چندان کہ ناید و حصر ^{در شمار}
خدمت کن تو جملہ را مخدوم گردی بے شک
آنکس کہ او خدمت کند مخدوم گرد و تاج سر
اسپ و ہایم چون خدای گاہ و ولید شان
آبی غما ہم بارہا بخورند اندک بیشتر ^{چندین بار}

صلی اللہ علیہ وسلم
دوست دار انجنان
فوق غیر باعث فتنی نیک
دوست دار اند ^{۱۰}
صلی اللہ علیہ وسلم
دست و پائی در ^{۱۳}
صلی اللہ علیہ وسلم
خودست و گندم و
بائع خودست و بائع
و مسکن بیخیزد
اشکستہ مقام ^{۱۴}
صلی اللہ علیہ وسلم
کی اگر ہم بارہا و جیت
بہ الجنتہ ^{۱۵}
صلی اللہ علیہ وسلم
اسلوة و السلام
سن اؤس جاہ و در
اللہ روزہ بارہ ^{۱۶}
صلی اللہ علیہ وسلم
قال اللہ علی
فی خدمت و سلم
لے نیک خود را کہ
زادہ است
چون

زنده نشان بر علقه کردند یقین مر و را
 هرگز نه جنبید شش زبان که قدر بر آید خبر
 پرسید سید پاکدین ابوبکر وارو زنده این
 گفتند اصحابش چنین ده یقین او را پدر
 زنده است ما و علقه گشته ضعیف و ناتوان
 فرمود سید مرسلان را وی بلال زود تیر
 برادرش از سبکی سلامی گو چنین است پیرزن
 گر قدرت داری بیا خوانده ترا خیر البشر
 گر او ندارد قدرتی او را بگو تو را بلال
 در خانه خود تو شسته شو آید تو شافع حشر
 رفته مؤذن مصطفی بگذارد چون پیغام این
 برخاست شادان شد ضعیف اندر شنیدن این خبر
 او گفت ساوم جان فدا بر خاک پائی مصطفی
 کرده عصاره دست خود آمد بحضرت نامور
 کرده سلاش مصطفی هم خواند احمد پیش خود
 افعال جمله علقه کرده بیسان او سر بر
 گفتا که بوده علقه صاحب صلوات و صوم هم
 هم عابد و هم راهب و بوده سخی و معتبر
 لیکن حجت دلتی منی صمد است ختم سل
 زن خویش را عزت بداد کردی مرا بسجده و قمر

هرگز نکرده می گفت من میسر دگفت زن و تبول
 راضی نیم نه و زین سبب اے شافع روز شمر
 فرمود سید زود و ترهیزم جمع کن اے بلال
 سوزیم تا در علقه کن آتش تقبیل و تره
 عجزی بگردان پیرزن گفت که اے شه مسلمان
 بهیچر سوزی علقه و لبند دارم این سپر
 فرمود سید گر شوی خوشنود بر من زنده خود
 هرگز نسوزانم و رایا بد بخت است اندر شمر
 شو تو گواه ای مصطفی راضی شدم بر علقه
 خوشنود گشتم این زمان گو جور کرده ای جابر
 فرمود ختم الالبیاء روز و دای صاحب اذان
 دریاب حال علقه برو می بکن یک لطف
 چون متقی صاحب اذان آمد لسوی علقه
 بشنید کلمه ز و هنوز او بود بیرون ز در
 گفتی چنین آن علقه هستی تو واحد لا شریک
 هست آن محمد بنده تو هم هست رسول برابر
 چون مادرش خوشنود شد بر علقه اے جابن
 آنکه کشاده شد زبان آسان شده تلخی ضرر
 آسان شده کندن بر او پس جان بحق تسلیم کرد
 پس مات نداشتاب چون آمد رسول معتبر

فرمود سینه او را غسل و کفن بدیست زدود
 کردند بر روی چون نماز آوردندش اندر قبر
 شنوید ای یاران من گفته چنین آن مصطفی
 کاری نیاید طاعتی الا رصنا مادر پدر
 ای بادشاه باکرم ما را چنین توقیع ده
 بکنیم طاعت بی ریا خدمت کنم مادر پدر

باب سیست و دوم پرتی دانم و اولی متض میگوید

در توام نافتی جانمن نایبه باشی در جهان
 از بام شکند دست و پا از وام برود جان و سر
 هرگز نذار دس رو و امی کشیدن جزسته جا
 در مخضه بھر کفن تزویج و خست ریاس
 چون تو دی و امی یکس باید دی قرض حسن
 خواهش کن مہابت بدو یا وہ مگو دیوان میر
 و امی کن بھر هوس زان دامانست در بلا
 دنیا کشته اندوه و غم عقبه شوی ہم بی دست
 چون تو یکس و امی دی شیت کن ناتواستن
 چون او دہرستان خوشی ورنه کن کلی حذر
 از دین اگر کیلنگ را بدی بداین خوشستن
 نزد یک حق باشد مگو از صدقه و نیار دوزر

سلسله قال
 ایضا
 اندر عیله و سلم
 لا تقمن انما
 فان القمن
 عواض الخیة
 ۱۱
 یعنی براس
 خدامشما
 نفسا من
 ز من کن ۱۱

کبر می کن با یک پس در آن جبهه را بهتر ز خود
 چون کبر کنی با کسی بخشی ز گبران بدتر
 کبر است کار ابله پس آباد تو اصنع پیشین کن
 تاحق به بردارد ترا اندر میان بحب و بر
 چون پیر و کودک مر ترا آید لطف لطف می کن
 کودک بدانی بگفته در طاعت بیشتر
 مؤمن ندارد و کینه اندر درون جان خود
 شب چون بخشد جان من کینه لشوید از جگر
 هر جا شجب نیک کسی گشته نگویند سو زمین
 خدمت کند هم پشت خم چون بگذرد تحت الشجر
 عیسی شده بر آسمان ازده تو اضع خلق هم
 قارون شده زیر زمین چون کرد بحمل و کبر
 چون تو شجر بنی نگویند راکع شده سوی زمین
 آری همون گرد و نگویند شامی که باشد میوه و

قال رسول الله
 انما طاعة الله و طاعة رسوله
 من كان في قلبه مثقال
 حبة من فخر و لم يذكر
 الله قال تعالى
 و اسئلكم و ان من
 انكافين ۱۷ سوره بقره
 ابن حنبله صحيح مسلم

بابست پنجم در بیان اخلاص و ریاضات و حزن گوید

صوم و صلوة و صدقه هم جزو اخلاص کنی
 فی هر جنبه حورنی جزو ریاضی از ستر
 از بهر دنیا امل جزو اعتبالی کنی
 مزدور بخشی بشکله کامل نیابی این خبر

خوف خدا بایچنان بسند من گو کس دوزخی

ایستاید اینچنین باشم سجنبت در صدر

مسلم باید در میان خوف و حبس هر دو طرف

خوفش بیاید اندکی ایستاید بیشتر

ایستایشش لک سال اگر میکرد طاعت رانده شد

بویگر بد در پیش بت کردند بروی مسدود

دل راننداری ملتفت تازنده از بهر زمان

روزی رساند بی منن دار حشر این گنج زر

بخشش ندانی از کس جز از خدا ای جان من

چون مرز بخش کسی جن و ملائک یا بشر

خالق همین گوید ترا اندر بلائی ده من

ورنه بر وزیر سما حق طلب نبینم دیگر

نمیکند کار خود عجبی بطاعت جسم من

بلغم و هم بر صیصیا گشتند ملعون خاکستر

باب بیست و نهم در بیان صبر و شکر و می گوید

و رحمت بخوای و انما هم بسازی صبر را

هرگز ندیدم در جهان صبر چیز خوبی تر

صبری بکن در کارها از صبر یابی صد شرح

طالم چه دیدی خصم را صبری بکن یا بی طعن

مسلم قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم
يا ايها الناس اتقوا
الله ان الله شديد العقاب
يا ايها الناس اتقوا
الله ان الله شديد العقاب
يا ايها الناس اتقوا
الله ان الله شديد العقاب
يا ايها الناس اتقوا
الله ان الله شديد العقاب

هرگز نپذیرم در کتب شنیده ام از عالمی
 فی چون جنبه ای نافعان باشد جزای کسی که
 نانی بده در ویش راسته شوی هر دو جهان
 نظری کنی چون برگه ابر تو کند حق صدف
 شصت و سیصد چون نظر بر کند حق روز و شب
 دل تو کجی یا میرود باری بن بین آب بصیر
 ریخی کین دردی کیش راحت سان مخلق را
 این کار دار و کار هازین نیست کاری خوبتر
 شو سنگ یرین آسیا ریخی کیش نغمی سان
 ورنه چو خیره مسخره نمانی طلب از در بدر
 خوشوقت آن مرغی که او افتد بدام مروی
 او را فرود شد نان جز بد بد بزن خشت پیر
 سائل چو آید پیش دراز تو سخا به نمانی
 مثنی کنی چون نان از وی بخود کنی او را هر
 گوید دانا نان خواستم مرا اندامی لغت
 از و چو رانی سائل گوید مرا اندامی زور
 چو نتوانی سائل زو باز داری لغت
 یا بی عذابی زین گنه سالی نهاری در دست
 چون پیشه کنی نان دهی در بهشت یا بی منزلت
 خلعت بگیرد از خدا تاجی نهی بر فرقی سر

قال النبی صلی
 الله علیه وسلم
 لا یصل الجنه
 الا بحداد و اجار
 از وی جمع
 منع ۱۲
 با یک زدن
 و مودم نمودن ۱۳
 قال الصدوق
 و اما السائل فلا
 شمر ۱۴
 در حق باب
 مدتی عین
 در سکنه
 شریفی سباب
 ثواب الوان
 آندامی
 باید دید و زیج
 عینیش نادر
 مع سکه الله
 نمانی
 * * *

ظهر الراجح
 بهر چه که از او
 میسر می آید

سایل چو پدید بر پیوان از حق تعالی نبرد و رست
 صد چندان کن نظم آن اورا به بخششی مافت در آنچه غفلت دارد
 ایتم را پرور بسی نانی بدو هم جامه
 که هر لحظه کن شفقت بدو تا باو ناید شان پدر
 خدمت کند چون مرمی با شش چو خادم پیش تو
 باید نوازی هر زمان اورا بدان نوز البصیر
 گر یک دو نان پیش آورند تو لقمه لقمه بخش کن
 یابی فضیلت بیشتر آن هر دو را تنگ مخور
 این حکما براغیانے بر فقیر و گرسنه
 او خود بود محتاج نان نانی کجا بدد و گرسنه

باب سی و یکم در بیان حلم و غضب میگوید

علمی بکن با جلگی محبوب گردی بے شک
 هرگز نباشد نزد حق از حلم چیز خوبتر
 جاهل چو گوید بدتر از حلمی بکن چپتری مگو
 خلق ترا ناصرت و بکنند یاری یکدیگر
 مردم چو خواهند علما عالم شوند اند جهان
 علمی نباشد چون درو شجر بیدانی بی اثر
 خشمی مکن بر کسی غاصب بدان مغضوب حق
 چون بر تو بکنند کس غضب سخنی مگو میکن بر
 خشم کرده سزاوار

پندی چو گوید عالمی آن را بخت عزت شنو
 در عشق او نظر نمی کن در علم او سیکل طشت
 از امر کردن یا منع چون کس عبادت میکند
 بگذارد و منع هم از وی بکن کلی حذر
 پندی چو خواهی تا دمی اول بده مرغش را
 پس پسند ده مرا بل را نگو چه خست یاب
 سرگین گلاب منع شد کگل بکن دیوار را
 سرگین گلاب چون کنی گرد ملائک منقره
 پاچک پسر تو دیگ نان گزیده شو خاکستری
 گویند خشن آن خاک را یوسف امام معتبر
 از شهر لعنه مردمان بکنند عصیان هم گن
 مانع نگردند دیگران گیرد بلاشان عام تر
 ترک کنی معروف را نی نمی از دست کنی
 افقی تو هم اندر بلا خود را کی زیشان سر

باب بی سوم در بیان سماع و قص و سرود میگوید

و ان لغتی صوت حسن هم بخشش از حضرت خدا
 تو زینوا آلهی حکم میخوان حدیث مشهور
 آواز خوش جان بشنود و گوش سید عاشق شود
 خواه نخستین جامی خود فصد کند سویی زیر
 «الاولی عشق»

انظر اس
 بقال و
 تنظر اس
 من قال
 مع سید الله
 یعنی عالمی
 چو گوید
 کمال و دمام
 عشق را
 من سید الله
 من غضاب
 قال الله
 طه الله
 و هم زینوا
 العالمی خان
 حسن الصوت
 بیانی افرو
 سنا

ز روی کن که یاد بر بون قالب بگیرد و نهش
این نوع را تو رقص خوان تا کی ترا باشد خبر
سری خدوانی سماع محروم زین نعمت بسی
مردان بدانند قیمتش نامرد کی داند قدر
اول سماع باشد و آنگس که میر و نفس او
جانی بود زنده در و ور نه ترا هست حسد
چون شنوی صوت حسن نجیب که کن بهال خود
مجدوب چون گردی از و پیداشو حال گر
جزب کشند ^{۱۲} تار تر ا قوت بود رقص کن ای جان من
منکه مشو این حال را دان قائل قبل بیشتر
مطلق بدان حرمت غنا بشنو ملاهی هیچگاه
طنبور و بر لب چنگ ^{۱۳} فی جمله حرام است در خبر
در طبل هم حرمت بدان الا که طبله غازیان
دست هم زن در پیچ جا جز در کسی یکی چه
دانی غنا بشون زنا از سر بهو چون بشنوی
بیشک میفتی در بلا بر بند زین کلی لطف
اندر سماع چون شنوی کس لیسره آهی هنزند
هرگز مشو مغرور زان شاید که باشد از کمر
بایستی و چاهم در بان لاغ بازی و نزد و نج گوید

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

شرط گرد و هر دو طرف بشیک حرم است جانمن
 دانی حلال از کیف آید میان ثنائت لفر
 هر گاه کبوتر پای پر یابی حشری تاج سر
 از خود مکن مهر و جداتا دیو ناید حسانه در
 شکره پرانی دایما از هر صید هفت روزمان
 این وجه وجهی پاک دان میکن شکاری شمشیر
 با سنگ کن بازی گهی ناقص شود اعمال تو
 جز سنگ که باشد پاسبان یا صید گیر از قهر
 در سوی صید تیرا چون تو فرستی یا سنگ
 شکره پرانی سوی آن گوستیم تعجیل تر
 باشد سنگ آموخته از صید چیرک کم خورد
 هم شکره باید آتچنان خوانی دوان آید سبر
 گیرند ایشان صید را بسج میرد صید چون
 فنج نه حاجت اندران ندلوح دان طیب شمیر
 گر زنده یا بی فنج کن در میرد و دنبال رو
 بایشینی از طلب گر مرده یا بی خوش بخور
 و رگ ز چو ز فی صید را جرحی نشد موار دان
 در آب افتد بام هم آن صید را هرگز محوز
 و آتشی سوزد و درامد دانی بنفشه
 روشن بگردم پیش تو این سله چون شش و هفت

باب سی و ششم در بیان مایه‌ها و خواص و عیون

سه بار میخوان فاتحه بستمیت نامت کن
هر گم که آید ماه نواے ماه نوا ندر لفظ
انا فتحنا غره خوان نامت کن در خواند نش
ناید بلای پیش تو یا بی همه فتح و غلبه
ماه محرم زربین ندر صفت بین آئین
اولی سیح آب روان آخر غنم امی سنگر
اول جمادی نقره بین پیر بین و آخرین
ماه حبیب مصحف بین شعبان گیا هی سبزه
ششیر در رمضان نگر شوال جامه سبز بین
ذی القعدة بینی کد کدی ذی الحجه دختر خوبتر
از سال اول روزه روزه بداری جان
در روز آخر سال هم نیت کن یا بی اسر
اول خمیس از حب نیت کن توروزه را
میکن نمازی تا عشاء افطار انگه امی پسر
چون تو گذری انجین رسته شوی در دو جهان
رضوان کن خدمت ترا قری بیابی از گهر
نصف حب طبعی کن امساک هم میخوان دعا
لحاح کن در خواند نش یا بی اجابت زود تر

غسل بکن اول حبیب هم در میان دآخرش و
 تا پاک گردی از گنه اکنون شوی زاده مهر
 رمضان بخوان قرآن بسی شعبان بخوان صلوات
 اندر حبیب غفران طلب شب و روز ایجان پر
 چون شب برات آید بکن ده چیز را از جان و دل
 غسل بکن سحر بهم بیدار باشی تا فجر
 یسین بخست ایمان خود و دومی برای و تسبیح تو
 سیم برای عمر هم میخوان بستانی دیرتر
 درخت خانه دست زن آوند هجربان بسی
 میکنی یارت مردگان و عطی شنوای نامور
 میکنی نماز از هر حق میخوان دعا از صدق دل
 غفران بخوای بهر خود و زهر باد در هم پدر
 عیدین تو غسل بکن خوشبو بکن هم جامه تن
 در فطر چون آئی برون شیری تو بنه باخو
 عرفه چو آید جان من عسج خوانی اینیا
 یابی ثوابی عمر حج بارمی و سعی و هم سحر
 و حبی نباشد که ترا قربان کنی کوثر بخوان
 صوم و صلوٰه کن عا هم سر صلح و توسع
 غسل بکن صلح هم بر عالمان چیز بر

۱۰۰ سوال
 برات حبیب راغ
 بسوزند در شش
 کس که فرزند
 پند جواب قاضی
 ۱۰۰ هم در الیون حج
 گفته است ان
 وضع السراج من
 الساجد المظاہر
 و یکنی شب و
 ان وضع فی الحله
 او اسکر نشند
 و یکنی در وضع
 طایع شب
 بنامه الی کتاب
 بکفر اسع
 الفادی
 بکفر فراسه
 روزی ۱۲
 کتا از گویند کرباس
 چای و بخت شود
 باین صفا و مرده
 بر نذر

غالب حیات آدمی از شصت تا هفتاد و دان
 کردی بیازی ثلث گم ثلثی برستی بچینبستر
 ثلثی که مانده آخرین دردی بدان آفت بلا
 که بادگیر و دست و پا صد بار زوری دروس
 صحت نیابی یک نفس درد و بلا در حوض زمان
 شبها نیناید خواب خوش فریاد بکنی بچس
 تپ در بدن لازم بود مسر و لرزه دائما
 گوازش نیاید ناکی در چشم کم گرد و لطف
 بر مصالح پیش او هرگز نیاید مردنی
 رسوا شود بر اهل خود حرمت ندارد کس و تر
 فتنی نیست انداختن آن خشنی نماید او
 دشمن ندارد و پاک از او هر روز عیشی مشکو
 اگر نگر و سویی تبی و حال او نفرت کنند
 خوبان چشم لبان شیتد از وی دور تر
 اسپید موت چون شود گردن خوبان منمزم
 پیری مگر شد بستی ورنه چهل از وی حذر
 اگر شاه باشد کامران جسد جهان و ضبط او
 ذوقی نه او را رحمتی چون پیشند متکسر
 بر پیر کس انی نظرنے کس بر و رحمت کند
 مانند او را مردمان جز رازق جن و بشر

مع
 قوا
 نفس
 و من
 نه
 هم
 نه
 انفس
 افلا
 یعلمون
 ۱۶

چون پرگرد و مردمی بکشدند حضرت خدا
باریک شد هم استخوان اسپید مویت نشد
از کس سخن هم نشنوی چیزی نه بینی در نظر
زوری نداری دست و پا شکست مهره از کمر
آن مشک چون کافور شد و آن اغوان چون سحر
شد تیر قامت چون کمان گشته تنی همچون تر
سویت نه بنید هیچکس فتنی پسر سد دوستی
چاکر نگیرد کس ترا واجب نیابی آن ابر
بر من بیات من ترا بهتر از آن می پرورم
صد حور به هم در میان بجیکد قفوی از گهر
بر پر دارم حجتی کا ترا نباشد در دعو
اسپید مویت نور من چون نور سوزم در سقر
پس حال چون باشد چنین ناید ز پیران کارها
کاری بکن در حال تو لغمت جوانی را شمر
قدر می جوانی پیر اگر تو برسی ای جوان
آن پیر گوید پیش تو چند آنکه ناید در حصه
چون تو به بینی پیر خدمت بکن از جان و دل
تا تو شوی پیر نکو شخصه بگردی ذوالقدر

پنج و بلکدان نعمتی بردوستان نازل شده
 دشمن نیابد این نعمت جز مؤمن بنیکو سیر
 چون مرزا رنجی رسد صدقه بده از جان مول
 سلطان نه زهری میدهد جز مرد مسنی معبته
 هر تن که یابی بی علل آن تن لختین بی برکتست
 حق دوست دارد آن تنی شبیه وز درود در
 ملکیت رحمت جان من هر کس کجا شایان او
 ایوب داند قدر آن جبر جیس و یولسن نامور
 صد گونه نعمت دشمنان دارند بس اندر جان
 از بزرگانی دوستان باشند حیران منتظر
 داند خاصان قدر این محبوبان شد از و
 مای چه داند قدر عشق پروانه دار و این خبر
 گر مؤمنی اندر جهان در خود دنیا بد زین یکی
 کامل ندانی مومنش ایمان او اندر خط مشر
 در تن نه بیند علنی قلت بسال خوشیتن
 نه ظالمی او را کند خوار و حجل هم بی و قر
 چون حق بخواد بنده را سازد یکی از دوستان
 سقیمی به تن خرنی بدل مالی نه بیند در نظر
 بر تخت شاهی چار صد سالی بودست و چون سگ
 بیارگهای او نشدنی دید و قتی او صبر

قال انما
 علی و سلم
 ان الله
 نفا
 از صاحب
 قیام الشاه
 ان الله
 رعی فله
 ارض
 و من سجد
 فله السخط
 رده از ترس
 و این باب ۱۲
 من استغفرت
 من
 امون
 لا یغفر
 من فقه
 و علم
 و دانه

محمد تقی بگواند بلا آمد حدیثی مصطفی
بد بد و رازی عمر را هم اجر یابی ای پسر

باب سی و نهم در بیان برصا و غصرت^{۱۰۰} و آنچه بدان تعلیق دارد

صبری بکن چمن مر ترا آید مصیبت جان من
یابی نوابی انبیا از حد بیرون هم از حد
گر مر ترا وقتی رسد هیچ و مصیبت یاد کن
جمله مصائب بنجا معینت برین و بشر خود صاحب
گر جزع و فزع میکنی اندر مصیبت هیچ خود
سومی ندارد مر ترا محروم مانی از اجسار
انداوه و طعنه فرود هم شوق محبوب و خدش من
از تنق موی رشک و سر بایه کنی کلی من
شوگی مکن چون جا بلان حقتن زمین ترک سخن
ماندن اگر سنده روز و شب تنها نشستن در حجر
تا یک کردن خانه رانی شمع را افروختن
فی محسن فتن هیچکس ترک گلابه بام و در
بیکاری از کارها ترک تجارت زرع و زراعت
با جامه بودن رنگین کردن کبودی خنجر
اندر مصائب جمله را از مرد باشد خواه زن
مخطور آید برین در شرح کردن فرق کسر

[illegible]

اَلَا کہ باشد عالمی کز مرد نشط ہا ہر شود
 اسلام اندر خستہ جزا و نہ بند د کس دگر
 ہر اند ہی کا نہر جہاں آید بہ پیشست جان ہن
 شتے ہمیر دیا شود چرمی ز نعلے مسکسہ
 دیگر شوی چون گیسو یا عالمی ایذا نہ
 دانی مصائب جملہ را راجع شوی کبھی حد نہ
 رولت غریب چون بشنوی مردہ کسی از اہل دین
 دانی سنن این نوع را ترک گیری ای سپہ
 چون تو عیادت یا عزا کبھی مرا ہل ذمہ را
 باشد روا اندر شریع یکشا ہا یہ کن لطف نہ
 حاضر جنازہ چون شوی دلپس جنازہ شوروان نام کتاب
 لغزہ مزین فریاد ہم قرآن مخوان صوت جہر
 بانگے مزین بازار و کو مرده فلان حاضر شوید
 گھما مریزی بر سرش یادام و خیر یا شکر
 گوری مبلع چون کنی مکروہ باشد پشتہ بکن و
 جامہ پیوشان گور را تبناول و شربت ہم ہر
 بالای تربت میوہ را ماتہ بر گے مشک
 قرآن مخوان پایان او نشین بخوان نذیک
 گوری نبوی ہیچکے چون گمراہ جان ہن
 زہ کار کردی بیشکے جز گور ما دریا پدر

آنجا بر صندوق را چیزی مخور آشام هم
 خنده کن نه زله گوگرد دولت همچون جبه
 نقش و نگاری چون کنی در گور یا خودی گزنی
 کرده باشد در کتب صدقات باشد خوبتر
 صدقات بر روح او گرمیدی بروی رسد
 در شب جمعه وان هفته را بروی دهند آن قدر
 آیند هر یک مردگان حضرت گرفته از خدا
 گویند از خویش احزن و فرج راحت خطه
 بیند حال مال و زرخود را ز خویش و اقربا
 گویند بازاری دعا یا بدعا با خطه
 هر کوزه بر حق دهد صدقه بروی مردگان
 یا بدست او وحش از آن او هم شود از آن برود
 احوال را از خوشتن گویند با حسرت بسی
 مادر پدر هم اخوتان هر کوه بود و دختر سپر
 گنبد کن بر گور هانے قبّه نه حجره
 بادی وز و باران رسد گرد گنبد بشک بدر
 میلان زیارت سنت است میکن زیارت شود
 معمودیوم هفتمی دان بدعتی میکن جذر
 از بهر اهل مرده را طعی کن از جان و دل
 پس هر دم یابی جزا جانان من دیند زور

سنة قال الله صلى الله
 عليه وسلم من اكل وشرب
 عذرا بقورا جسطا الله
 عليه اربعين سنة ورجا
 تحت آفوده ان كان بقرا
 فمنا وكن ان يكون
 حوث ثلث ارباع ذل
 نقل از تفسیر جامع
 التفسیر فی ذلک
 بیت از تفسیر کفای
 نیست زیاده ایست
 در تفسیر علیها السلام
 از حضرت امام بر ذلک
 بابا خود باشد
 قال الله صلى الله عليه
 وسلم من اكل وشرب
 عذرا بقورا جسطا الله
 عليه اربعين سنة ورجا
 تحت آفوده ان كان بقرا
 فمنا وكن ان يكون
 حوث ثلث ارباع ذل
 نقل از تفسیر جامع
 التفسیر فی ذلک
 بیت از تفسیر کفای
 نیست زیاده ایست
 در تفسیر علیها السلام
 از حضرت امام بر ذلک
 بابا خود باشد
 قال الله صلى الله عليه
 وسلم من اكل وشرب
 عذرا بقورا جسطا الله
 عليه اربعين سنة ورجا
 تحت آفوده ان كان بقرا
 فمنا وكن ان يكون
 حوث ثلث ارباع ذل
 نقل از تفسیر جامع
 التفسیر فی ذلک
 بیت از تفسیر کفای
 نیست زیاده ایست
 در تفسیر علیها السلام
 از حضرت امام بر ذلک
 بابا خود باشد

فی زن بگیر نام شوی فی شوی کیرو نام زن
 فی نام مادر نه پد آرد زبان خنجر پر
 طعی مخور هم بے ادب فی بد و عاف زنده را
 پر کاله باشد نانا آزار دوز در دیشان محنه
 تاجیم پوشی جان من شلوار را در محجه
 شسته نه بندی پاک هم گوشه نگیری از شتر
 و خشک معشانه کن استاده باشی هم مکن
 شانه شکسته چون شود از دمی کین کلی حذر
 مقراض مواز شرمگاه مستان گی جانمن
 هم موی را در شرمگاه از چل نداری بشیر
 در پیش پیران هم مرو بر ستانه هم مشین
 تحیل دندان هم مکن هر چونکه باشد از شجر
 وقتی سوزی پوستی از سیر خواهی اصل
 چون عتکوتی بگری از خانه کن بیرون زور
 زنده پیش مفلک برون فی در نمازی کاظمی
 در کد بے هم عادت مکن فی در فروجی کفر
 و فیکه شوئی دست و رو خشک مکن دامن خود
 پوشیده دوزی جامه چون بدر شوی جان پر
 چون تو گداری فجر از دمی میا مسجد برون
 گردی بفاقه تبلا آید به پیشیت صد فتر

۷۹
 قالی بنی
 علی الله
 علی و سلم
 من شیب
 الله قالی
 و غیره
 از کمال
 قالی
 بیاد و ادب
 معشانه
 گفت
 آستانه است
 کرد و نمیس
 و در گوشت
 مع قالی
 از کمال
 و از قالی
 از اصول
 قالی کالی
 مع الله
 اندک
 از کمال

شکر خدا گوهر زمان مصحف نجر از مال خود
میخوایم که تازی همین خدمت بکن ما در پر
سوره جمعه شبها بخوان میخوان فرمل و زو
دائم بخوانی واقعه از بعد مغرب خوب تر
موزه چو پوشی کفش پایا بد که پوشی زو را
ناخن چو خواهی گری در روز پنجشنبه هر
چو نتو پوشی خاتمی پوش از عقیق ای جانن
محبوب خواهد دست تو دوستی بده مقصدیر
محمدی که کنی با کس نفقش کن در عهد خود
جار و بر مسجذنی مالی بیایی بیشتر
جی کن از بهر حق میکن زیارت مصطفی
اندر تجارت صدق را کن پیشوا هم مهر
در خانه داری سر که را خالی مکن خانه از و
برکت چو خواهی مال را رو گو سفندی زو و
عسل حبه ایم کن خاصه که عسل اربعه
در روز عاشورا بپز اصناف ایام دیگر
آمین جو گنم بهم آنکه از ان نانی پز
غله که داری کیل کن از وزن کن کلی حذر
دستی بشو طعمی بخور گرمی تو انگر بے شک
تینا چو بپوشی زن کن بسیار بیای مال و ز

طالع قال اندر تعالی
و در وقت بعد از نماز
بمان سوره ۱۱۲
از این بوی حاجت رواست
آنها است از کثرت کس
بوی که کاین دوران
بشت ما در بکش
سجده است و غیره
از ۱۲ سوره ای نور و نور
طالع باید دانست که
چو خانه که بفرست
در هر یک از این
بیشتر که مانی و مانع
و خود هیچ باشد
را و باشد قادر باشد
بزرگوار و اطاعت
شرایط موجود باشد
فرض میگردد و فرض
الکلیه و فرض کونی
پس باید فرض کونی
فرض کونی را باید فرض
کار آن در حدیث شریف
و غیره شریف است
و فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله

هری که گفتم پیش تو بشد ارجیت که کن عمل
تحلیل ندان هم کین نبویس اندر دل جگر

باب پیل و سوم در بیان موجبات بهشت

جنت مقامی صالحان آنگاه یا بی جا نمن
بکینی عمل او بر آن هر روز کارے خوب تر

اعمال جنت دان بسی حدی ندارد جسم عدد
زان جمله گویم پیش تو آن بسیت مهنفت است

اول بگوئی کلمه از صدق دل هم خالص
باشی بران ثابت قدم مدت حیات از عمر

ششادی رسان بر مومنان طعی بده از بهر حق
پوشی لباس مغفرت آئی محبت بهشت در

آخیات را اگر ارام کن عزوی کین با کافران
سری بگوید چون کسی آن سرکشابر بشیر

ز حمت چو آید پیش تو هرگز بگو با آدمی
جمله مصائب همچنین داری نهان اندر جگر

صالح چو بکینی کار با با حور شینی در جنان
احسان کین با آن کسی کو با تو کرده بدستبر

اندر تن او جان دل درویش مسکین جا کده
فرمای کاری نقش را از کارهای سخت تر

۱۱ قال علیه
الصلاة والسلام
من قال لا اله الا الله دخل الجنة
۱۲ باب الاغیاء
علیه الصلاة والسلام
۱۳ درود فی قلب
المؤمن خیر من
الدینار و الدینار
۱۴ جمع فضیلت
بسته نهان است
۱۵ سوادین
۱۶ وادان است
۱۷ که در پیش و مسکین
۱۸ در دل و جان
۱۹ خود میداده و
۲۰ پیش آن را ازین
۲۱ در ۱۲ موهوبه
۲۲ فسد و مرده

پنجه بدان از مویان باشند در حل و حل
 کز دم چهارم موش هم اندر مشارق کن نظر
 ز غ و ده اة و کلب هم مردم گز دهر ساعته
 هر پنج را مودی بدان مودی یکش حکم خبر
 هر جا که بینی مودی آدم بود یا جالوز
 در حال کش هم در زمان هر که برویابی ظفر
 گر بگو تر چون کشد قیمت لصابن ده دم
 یا خود زیانی او گند را کثر چو آید در حشر
 جائز بدان هم کشتنش میران بکفش کار د
 اما اگر کس بگذرد یا بدو ثوابی بشیر
 در حره خورای تادهی از فرخ بیرون آب را
 رخصت طلب گر جاریه است او نش نموی
 اشتقاق کردن محل اجانی نباشد چون درو
 کردند بعضی رخصتی گر تو بداری خوب تر
 میخوان نجومی آنقدر تا تو بدانی وقت را
 تزویج کردن قبله هم دیگر بر فتن در سنه
 بستان بد آیا چون کسی بدد تر از این
 قاضی چو باشی یا ملک اینده یه امی کن خد
 سلطان فتوحی چون دهنی الحال بستان چن
 تا و جبینی رد کن این نفع باشد دوست تر

رد فو سی گر کنی گروی بقات بهت ملا
 رد فو سی کرده اند بختی مشایخ نامور
 چون تو بیانی از سفر کیسبانه در مرد
 اول خبر کن سوی شان آنکه بیانی مصحف
 گفته چو بنی مصحفی سوده شده هم نخت
 در جامه پیچ و دفن کن چون مرگان اندر قبر
 مصحف مبر در لشکر عورت که باشد هر هم
 لشکر که دارد قوتی این بهر دور آخا به
 آبی خورانی نیم شب فرزند نشانی از نه
 جمله گناهان عمر تو مغفور گردد هم بهر دور
 رنجی که بنی ساعی به عیال و نفس خود
 هم صدقه باشد نزد حق یابی جزائی بیشتر
 خاتم ستان یکدم خواه از لغت می یاکتم
 یابی ثوابی از خدا مقدار از دنیا رز
 از خمر دنیا چون خوری و سیلج پشی میگیر
 جامه نیابی در جهان آنجا نیاشامی خمر
 پر کاله یابی جامه افتاده اندر کوچه
 چینی لسی سبکجا کنی یا خسته باشد از شمشیر
 از زرع چینی خوشها بعد از درودن خضم او
 پوست انار و خربزه جعبه کنی از در بدر

چند گیر و دفع آن باشد مباح و ہر روز
برداشت چون شد ملک و در ملت ایکن نظر

اندر زمینے چون کے گاوان نشانند یا غم
سرگین شو و بجز جمع پاک ہا بنجا یا بے

خمش بخوابد جمع گر بخند بر مردمان
جایز نباشد غیر را اندک بچہ تہمیشتر

بادام و شکر چون کسے ہر ہر کسے را بھر آن
بکند نثارے بر شہان یا بر عروسی ہر چہ

خوردن نباید داشتن اورا رو چیزے از ان
چیدن نباشد ہم روا بادام باشد یا شکر

خلق بچیند ہم خوردن لوز و جوز و چغزہ
باشد حلال و ہم روا بشوزن ای شہ پس

مائے پیار و چون کسی بر مردے از بھر آن
تا او و ہر دستہ بے ہر جا کہ بیند مفتہ

اور احرام است بیشکی زن مال خوردن یکدم
در ویش باشد گچہ او این ہر دو در خائے نگر

خواہد معلّم اجر چون یا خود موزن از اذان
جایز نباشد در شرع مشروط باشد چون ہر

برداشتن از ماہرہ زلہ حرام است بیشک
گر خضم گوید ارفو باردار خوش خرم بخور

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶۹
۶۷۰
۶۷۱
۶۷۲
۶۷۳
۶۷۴
۶۷۵
۶۷۶
۶۷۷
۶۷۸
۶۷۹
۶۸۰
۶۸۱
۶۸۲
۶۸۳
۶۸۴
۶۸۵
۶۸۶
۶۸۷
۶۸۸
۶۸۹
۶۹۰
۶۹۱
۶۹۲
۶۹۳
۶۹۴
۶۹۵
۶۹۶
۶۹۷
۶۹۸
۶۹۹
۷۰۰
۷۰۱
۷۰۲
۷۰۳
۷۰۴
۷۰۵
۷۰۶
۷۰۷
۷۰۸
۷۰۹
۷۱۰
۷۱۱
۷۱۲
۷۱۳
۷۱۴
۷۱۵
۷۱۶
۷۱۷
۷۱۸
۷۱۹
۷۲۰
۷۲۱
۷۲۲
۷۲۳
۷۲۴
۷۲۵
۷۲۶
۷۲۷
۷۲۸
۷۲۹
۷۳۰
۷۳۱
۷۳۲
۷۳۳
۷۳۴
۷۳۵
۷۳۶
۷۳۷
۷۳۸
۷۳۹
۷۴۰
۷۴۱
۷۴۲
۷۴۳
۷۴۴
۷۴۵
۷۴۶
۷۴۷
۷۴۸
۷۴۹
۷۵۰
۷۵۱
۷۵۲
۷۵۳
۷۵۴
۷۵۵
۷۵۶
۷۵۷
۷۵۸
۷۵۹
۷۶۰
۷۶۱
۷۶۲
۷۶۳
۷۶۴
۷۶۵
۷۶۶
۷۶۷
۷۶۸
۷۶۹
۷۷۰
۷۷۱
۷۷۲
۷۷۳
۷۷۴
۷۷۵
۷۷۶
۷۷۷
۷۷۸
۷۷۹
۷۸۰
۷۸۱
۷۸۲
۷۸۳
۷۸۴
۷۸۵
۷۸۶
۷۸۷
۷۸۸
۷۸۹
۷۹۰
۷۹۱
۷۹۲
۷۹۳
۷۹۴
۷۹۵
۷۹۶
۷۹۷
۷۹۸
۷۹۹
۸۰۰
۸۰۱
۸۰۲
۸۰۳
۸۰۴
۸۰۵
۸۰۶
۸۰۷
۸۰۸
۸۰۹
۸۱۰
۸۱۱
۸۱۲
۸۱۳
۸۱۴
۸۱۵
۸۱۶
۸۱۷
۸۱۸
۸۱۹
۸۲۰
۸۲۱
۸۲۲
۸۲۳
۸۲۴
۸۲۵
۸۲۶
۸۲۷
۸۲۸
۸۲۹
۸۳۰
۸۳۱
۸۳۲
۸۳۳
۸۳۴
۸۳۵
۸۳۶
۸۳۷
۸۳۸
۸۳۹
۸۴۰
۸۴۱
۸۴۲
۸۴۳
۸۴۴
۸۴۵
۸۴۶
۸۴۷
۸۴۸
۸۴۹
۸۵۰
۸۵۱
۸۵۲
۸۵۳
۸۵۴
۸۵۵
۸۵۶
۸۵۷
۸۵۸
۸۵۹
۸۶۰
۸۶۱
۸۶۲
۸۶۳
۸۶۴
۸۶۵
۸۶۶
۸۶۷
۸۶۸
۸۶۹
۸۷۰
۸۷۱
۸۷۲
۸۷۳
۸۷۴
۸۷۵
۸۷۶
۸۷۷
۸۷۸
۸۷۹
۸۸۰
۸۸۱
۸۸۲
۸۸۳
۸۸۴
۸۸۵
۸۸۶
۸۸۷
۸۸۸
۸۸۹
۸۹۰
۸۹۱
۸۹۲
۸۹۳
۸۹۴
۸۹۵
۸۹۶
۸۹۷
۸۹۸
۸۹۹
۹۰۰
۹۰۱
۹۰۲
۹۰۳
۹۰۴
۹۰۵
۹۰۶
۹۰۷
۹۰۸
۹۰۹
۹۱۰
۹۱۱
۹۱۲
۹۱۳
۹۱۴
۹۱۵
۹۱۶
۹۱۷
۹۱۸
۹۱۹
۹۲۰
۹۲۱
۹۲۲
۹۲۳
۹۲۴
۹۲۵
۹۲۶
۹۲۷
۹۲۸
۹۲۹
۹۳۰
۹۳۱
۹۳۲
۹۳۳
۹۳۴
۹۳۵
۹۳۶
۹۳۷
۹۳۸
۹۳۹
۹۴۰
۹۴۱
۹۴۲
۹۴۳
۹۴۴
۹۴۵
۹۴۶
۹۴۷
۹۴۸
۹۴۹
۹۵۰
۹۵۱
۹۵۲
۹۵۳
۹۵۴
۹۵۵
۹۵۶
۹۵۷
۹۵۸
۹۵۹
۹۶۰
۹۶۱
۹۶۲
۹۶۳
۹۶۴
۹۶۵
۹۶۶
۹۶۷
۹۶۸
۹۶۹
۹۷۰
۹۷۱
۹۷۲
۹۷۳
۹۷۴
۹۷۵
۹۷۶
۹۷۷
۹۷۸
۹۷۹
۹۸۰
۹۸۱
۹۸۲
۹۸۳
۹۸۴
۹۸۵
۹۸۶
۹۸۷
۹۸۸
۹۸۹
۹۹۰
۹۹۱
۹۹۲
۹۹۳
۹۹۴
۹۹۵
۹۹۶
۹۹۷
۹۹۸
۹۹۹
۱۰۰۰

چون بیج فاسق کس کند عرش خدا لرزد چنان
گوئی کہ افتد بر زمین بکند چہ سان زیر و زبر
بینی چو فاسق بہ ستیج اورا اہانت کن بے
ایمان بود اندر دلت خونی نفروانی خطر
توفیق گرا باشد ترا کارے بکن تعجیل تر
این وقت را دان نعمتے ہر ساعتے دار و خرد
امروز گرا طاعت کنی فردا ترا باشد جزا
چون تو کنی عصیان خطایابی سزائی در سقر
گرا طبعی از صدق دل خواہد کہ یا بدر راہ حق
چون صبر بکنی بیشکے باشد چو سنگے سیم و زر
کراہ خواہی سوے حق از صدق پیوندی درو
باید و رون خویش را خالی کنے از کس دگر

در بیان مناجات و ختم کتاب گوید

یارب مرا گردان چنان از راہ لطف و رحمت
مسکین شمارم اغنیایا ہان نیارم و نظر
باشم تو انکر دل چنان از کس نخواہم حاجتے
فارغ نشینم شاد و خوشن بیرون نیایم پیش در
راضی بفقرو فاق ہم باشم بکسبخی اندرون
ممنون بہت سفگان مارا گردان تا حشر

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

از بهر روزی رزق هم وقتی پریشان دل کن
یار بر به صبرم چنان جزو تو خواهم کس در
یار بجای مصطفی هم اینستیا و اولی
گردان چنان این تحفه را مقبول گرد و بجز در

عاشق بر وجه جهان اندر درون جان خود
بکنند پاکان جاے او دارند بالا چشم و سر

الفت چنان و حلق را جز این نخواهند بیچس
هر جا که بیند مردمی تقویا و این مختصر

رجی کشیدم قدتی هم در و ما چون دروزه
تامن بزاوم این چنین بکرسانی نامور

نظری چو بکنی اندر و بینے سلوک و پند
هر جنس در روی حکمت فقه و کلام و خم

تالیف چون بکند کسی یا خود تولید داستان
جز شنوی ناید نکو تحفه نوشتن یک شعر

اصحاب علم و معرفت هرگز که بینند سوئی او
عینم بگیرند بھر حق هم راست بکنند زود ترا

خود عیب دارم چنگی جز عیب در من هیچ نه
صد عیب یابی بر سخن هرگز نشیند یک هنر

کردم هوس چون زاعمان رفتار کمان تا کنم
بر باد شد رفتار من گشتم خجل بهم تنگ

سلاسم با کلام و دست
این نقش بر این نوین
نویس سازد ۱۲
کلاس خود ۱۲

معرفت

خاتمه الطبع که فائده فهرست مجمل می بخشد

بعد محمد بن عبد و خالق جن و بشر رو یا نه اشجار شورستان چون شهید و شکر مرده
 بیدار اراضی را از باران رحمت خویش نماینده اخضر و احمر و دشت و در و چون یگان
 جنان بر روح پر فتوح خاصه رسولان نور عرش و آسمان شاهنشاه و در جهان
 شفیع مجربان مجربان اقرتبت الساعة و الشق القمر سلطان رسل بادشاه بحر و بر احمد
 مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مخفی و محجب ببا و کلین رساله شریفه عجاله
 منیفه که مصنفش لسان خون جگر فرو رده و همچون نام خودش تحفه نصیاح بر آورده و یاو
 از توحید و ارکان ایمان و عقاید و عقوبت قبر و ذکر جنت و جهنم و بیان علم
 و عمل و غسل و تیمم و زکوة و صلاوة و روزه و حج و عقوبت تارک صلاوة و زکوة
 زراعت و تملکات قرآن و کسب و قناعت و نکاح و آوردن عروس
 بختی و آداب مجامعت و آداب آب خوردن و جامه پوشیدن و ذکر وقت
 خلق و بیع و شرا و محبت سلطان و اغنیاء و حسن خلق و حقوق همایگان و حقوق والدین
 بر فرزندان و داد و ستد قرض و کلام و سکوت و غیبت و تهمت و عطسه و گونا
 و چشم و تکرر و عجب و عیوب و غیرت و اخلاص و ریا و عبادت و توکل و رضا
 و خوف و رجا و صبر و شکر و توبه و زهد و مجلس و سخا و ایثار و امساک
 و تواضع و خلق حسن و نفع رسانیدن خلق و حلم و غضب و امر معروف و نهی
 منکر و سماع و رقص و سرود و لایع بازی و زور و شطرنج و ذبح و خوردن
 جانوران و بیان ماهها و روزها و خاصیت سعد و نحس و بیان پیری و جوانی
 و رنج و رحمت و علت و محنت و مصایب و تفریحات احکام شهاوت و
 اسباب بینوائی و مدبری و بیان لوازمگری و موجبات بهشت و دوزخ

و بیان ده من حضرت ابراهیم علیه السلام و ختم کتاب سعی بلیغ بکار برده
 کرات و مرآت از بهارتان مطبع شاد و امیها یافته پیش نظر مشتاقان خویش
 رنگین و انبیا نمود اما سیرابی مشتاقانش نگشت و این گلخدار رعنای خجسته وار
 پرده از وایخ کشید لهذا امیدوار رحمت ایزد منان **شیخ**
نورالدین بن جیواخان تاجر کتب و مالک مطبع حیدری و صفدری
 بآبیاری تصحیح جناب مولوی نصیرالدین صاحب در سنه یک هزار
 و سه صد و سه هجری در مطبع صفدری واقع بمبئی سرسبز کنانیده گل سرسبد
 ساختند امید که خواستشمندانش از شمیم روح افزایش دماغ جان را
 معطر سازند و ماتوقفان اجر عظیم را مع کاتب و مصحح بدعای حسن خاتمه
 یا و فرمایند و بالله التوفیق

فهرست

۳	دعوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم	۱۹	باب در بیان زکوة و صدقات
۴	در شرح شیخ العالمین محمد و نصیرالدین قدس سره	۲۰	و بیان زکوة زراعت و صدقه و دعا
۴	در تبیین کتاب تفریع ابو الفتح	۲۱	باب در بیان روزهای ماه رمضان
۵	باب در بیان توحید باری تعالی عز اسمه	۲۳	باب در بیان حج و فروع جهاد با کافران
۷	باب در بیان احکام و ارکان ایمان	۲۴	باب در بیان تلاوت قرآن ذکر و دعا و...
۸	باب در بیان عقائد و عقوبت گور	۲۷	باب در بیان مکاسب و مباحات و سوال
۱۳	باب در بیان علم و عمل و فضل آن	۲۸	باب در بیان نکاح کردن و جزآن
۱۵	باب در قضا حاجت و وضو و تم غسل	۳۰	باب در آوردن عروسیخانه و مجامعت با...
۱۷	باب در بیان اوقات نماز و عقوبت آن	۳۳	باب در بیان آداب آب خوردن

باب در بیان آداب خوردن	۳۵	باب در بیان امر معروف و نهی منکر	۵۹
باب در بیان آداب جامه پوشیدن	۳۶	باب در بیان سماع و رقص و سرود	۶۰
باب در بیان ذکر کردن و خنوشن	۳۷	باب در بیان لایح بازی و نرد و شطرنج	۶۱
باب در بیان بیع و شرا	۳۸	باب در بیان فوج کردن و خوردن طافران	۶۲
باب در بیان منع صحبت سلطان اکبر و غیا	۳۹	باب در بیان ماهیها و روزها و صحبت مختصر	۶۶
باب در بیان خلق و صحبت مشورت و حقوق	۴۱	باب در بیان پیری و جوانی	۶۹
باب در حقوق والدین و فرزندان	۴۲	باب در بیان سچ و درخت و علت محنت	۷۱
حکایت علقمه صحابی رضی الله عنه	۴۳	باب در بیان مصفا و تعزیت و بجزایان و تعلق	۷۲
باب در بیان شان و دام و دلو و قرص	۴۴	باب در بیان احکام شهادت	۷۷
باب در بیان کلام و سلام و کت و نصیحت	۴۷	باب در بیان اسباب بری و حیوانی	۷۸
باب در خشم و کبر و حسد و عیب و عیوب و غیرت	۴۹	باب در بیان تواکبری	۸۰
باب در بیان اخلاص و ریاء و عبادت و جرات	۵۰	باب در بیان مویجات بهشت	۸۲
باب در توکل و رضا و خوف و رجاء	۵۱	باب در بیان مویجات و فوج و اسباب آن	۸۳
باب در بیان صبر و شکر	۵۲	باب در بیان دهن و ایم و عید التسلیم و سایل	۸۵
باب در بیان توبه و زبرد	۵۳	در بیان مناجات و ختم کتاب	۹۱
باب در بیان نخل و سخا و انبار و اسک	۵۴	تت فہرست الکتاب بعون اللہ	
باب در تواضع و خلق و نفع رسانیدن خلق	۵۵	الملك الوهاب	
باب در بیان حلم و غضب	۵۸	تاریخ ۳۰ شہر شعبان المعظم ۱۳۰۳ ہجری	

مستمش

کتابہ محمد عنایت حسین الکنہوی غنی عنہ

